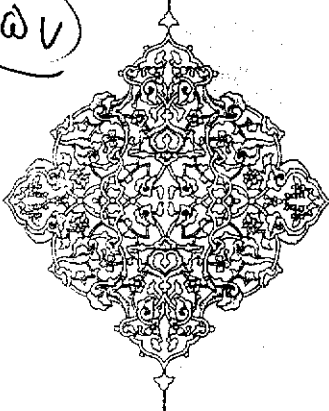


۲۵۷



## نقد دیدگاه‌های

## یک روشنفکر در مورد

## امامت و مهدویت

علی اکبر مؤمنی

### مقدمه

چندی پیش دکتر سروش طی یک سخنرانی که با عنوان «رابطه مردم‌سالاری و تشیع» در دانشگاه سوربن پاریس ایراد کرد، مفاهیمی چون امامت و ولایت، و مهدویت و تشیع را مورد حمله قرار داد. گرچه ممکن است برخی طرح این مباحث را نوظهور بدانند و گمان کنند برای اولین بار مطرح می‌شود، اما با بررسی شبهات مطرح شده، روشن می‌شود که آنچه در این سخنرانی بیان شده، تکرار ادعاهای اهل سنت، مخالفان شیعه و افرادی مانند کسروی و نویسنده کتاب

اسرار هزارساله است که توسط ایشان بازسازی شده است. نوشتار حاضر، در نظر دارد با رعایت اختصار به نقد بخش‌های محوری سخنان آقای سروش پردازد. متن سخنرانی ایشان در نشریات و پایگاه‌های اطلاع‌رسانی فراوانی منعکس شده است، ولی مطالبی که در این مقاله از وی نقل می‌شود، مستند به سایت شخصی ایشان<sup>۱</sup> می‌باشد.

### ماهیت خاتمیت

در بخشی از سخنان آقای سروش

1. [www.drseroush.com](http://www.drseroush.com)

۲۹۵

آمده است:

«قرآن به وضوح می‌گوید که پیامبر اسلام خاتم النبیین است، اما شیعیان مقام و منزلتی که به ائمه خودشان بخشیده‌اند، تقریباً مقام و منزلتی است که پیامبر دارد و این نکته‌ای است که نمی‌توان به سهولت از آن گذشت؛ یعنی مفهوم خاتمیت در تشیع مفهوم رقیق شده و سستی است؛ زیرا امامان شیعه حق تشریح دارند، حال آنکه این حق انحصاراً حق پیامبر است... این یک تفاوت اساسی بین شیعیان و اهل سنت است در مسئله ولایت و تعارض آن با مفهوم خاتمیت. این درک‌ئی که شیعیان خصوصاً الآن در این شیعه غلوآمیزی که در ایران هست، این درکی که از ولایت دارند، واقعاً نفی‌کننده خاتمیت است.»

وی برای اثبات دیدگاه خود به سخنان اقبال لاهوری استناد می‌کند و از قول او می‌گوید:

«ختم نبوت، یعنی آنکه ما را هستیم از الهام آسمان، یعنی دیگر کسی نیست که بیاید و بگوید من از

جانب خداوند با شما سخن می‌گویم؛ فلذا روی حرف من حرف نزنید. عقل نقاد و عقل استقرایی وقتی آمد، در وحی بسته شد.»

در مورد مقام ائمه اطهار علیهم‌السلام در نزد شیعه و نسبت‌های ناروایی که داده می‌شود، باید گفت: شیعه هیچ‌گاه امامان خود را هم‌شان و هم‌رتبه پیامبر ندانسته است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارای شریعت بود و هنگامی که شریعت جدید ارائه می‌شود، شریعت سابق نسخ می‌شود. شیعه، ائمه علیهم‌السلام را مفسر و شارحان شریعت خاتم النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌داند، نه صاحب شریعت. با تبیین نقش و کارکرد امام در جامعه اسلامی، جایگاه و مقام و منزلت امام به خوبی شناخته می‌شود.

ما معتقدیم وظیفه امام در عین معصوم بودن، حفظ اسلام در برابر انحرافات، تحریف‌ها و توطئه‌ها از یک سو، و توضیح و تفسیر تعالیم اسلام و رهبری جامعه اسلامی از سوی دیگر است. نظر به اینکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در دوران حیات خود با توجه به شرائطی که دشمنان و مخالفان به وجود آوردند،

فرصت تبیین و تشریح تمامی مسائل رانسیافت و از طرفی بسیاری از موضوعات در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مورد ابتلاء مردم نبود و پس از رحلت آن حضرت به وجود آمد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همه تعالیم اسلامی را به شاگرد خاص خود، امام علی علیه السلام آموخت تا در آینده برای مردم بیان کند، البته این موضوع به معنای آن نیست که دین خدا به صورت ناقص بر پیامبر نازل شده باشد یا پیامبر آن را ناقص بیان کرده باشد، بلکه دین اسلام به صورت جامع و کامل نازل شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آن را به صورت جامع و کامل بیان فرمود، اما آنچه پیامبر بیان کرد، تمام آنهایی نبود که به عموم مردم آموخت.

با توضیحی که داده شد تا اندازه‌ای تفاوت مقام امام نسبت به مقام پیامبر به دست می‌آید، اما این نکته نیز قابل توجه است که امامت در اعتقاد شیعه با خلافت در نظر اهل سنت تفاوت ماهوی دارد.

اشتباه بزرگی که بسیاری در خصوص ماهیت امامت مرتکب

شده‌اند، این است که امامت را به معنای حکومت دانسته‌اند، در صورتی که حکومت و رهبری اجتماعی یکی از شئون فرعی امامت است. <sup>۱</sup> مقوم امامت در اعتقاد شیعه، استمرار و وظیفه نبوت، منهای وحی است؛ در صورتی که مقوم خلافت، لزوم سامان‌دهی به وضعیت سیاسی - اجتماعی جامعه است، بدون هیچ گونه مسئولیتی نسبت به مرجعیت دینی. بنابراین، مسئولیت امام که عهده‌دار مرجعیت دینی است، دارای ابعاد مختلفی است که بُعد سیاسی و رهبری اجتماعی امام مسئولیتی فرعی به شمار می‌رود و عدم سلطه امام در مسئولیت سیاسی، تأثیری در مسئولیت امام معصوم نسبت به اسلام و امت اسلامی ندارد. این در حالی است که مهم‌ترین وظیفه خلیفه، نظم و سامان‌دهی به جامعه سیاسی با تشکیل حکومت است. از این‌رو، مشروعیت خلیفه به ادامه حکومت و سلطه سیاسی وی بستگی دارد و با از دست دادن آن، مشروعیت

۱. ر.ک: امامت و رهبری، شهید مطهری، صص

در نوع نگرش وی به اسلام مؤثر دانسته و معتقد است که فرهنگ اسلامی فرهنگ ثانوی اوست. تحصیل اقبال در رشته‌های غربی و آگاهی و مطالعه اندک او نسبت به علوم اسلامی، موجب اشتباهات فاحش شده است.<sup>۲</sup> اقبال لاهوری در مورد ختم نبوت می‌گوید:

«پیغمبر میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است. تا آنجا که به منبع الهام وی مربوط می‌شود، به جهان قدیم تعلق دارد و آنجا که پای روح الهام وی در کار می‌آید، متعلق به جهان جدید است. زندگی، در وی منابع دیگری از معرفت را اکتشاف می‌کند که شایسته خط سیر جدید آن است: ظهور ولادت اسلام، ظهور ولادت عقل برهان استقرایی<sup>۳</sup> است. رسالت با

۱. ر.ک: نظام حکومت و مدیریت در اسلام، آیه‌الله محمد مهدی شمس الدین، ترجمه دکتر سید مرتضی آیه‌الله زاده شیرازی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵، ج اول، ص ۳۳۶

۲. ر.ک: مجموعه آثار، مرتضی مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۷۲، چاپ دوم، ج ۲، ص ۱۹۴.  
3. Inductivie.

و نقش سیاسی وی نیز در جامعه از دست می‌رود و لقب خلیفه نیز از وی سلب می‌شود.<sup>۱</sup>

از مطالب پیش گفته درباره لزوم وجود امام معصوم علیه السلام پاسخ بسیاری از ادعاها روشن می‌شود و به قاطعیت می‌توان گفت: اعتقاد به امامت نه تنها موجب رقیق شدن مفهوم خاتمیت نیست، بلکه امامت بهترین نگهبان دستاوردهای خاتمیت می‌باشد.

تشریح واقعیت دین و حقایق و معارف آن با استناد به سخنان افرادی مثل اقبال نیز کار صحیحی نیست. اقبال یک روشنفکر است و روشنفکران نوعاً تلاش کرده‌اند در سایه تعالیم جهان جدید به فهم دین دست یابند. آنها به دنبال آن بوده‌اند که دین را در دایره عقل انسان تفسیر کنند. دین که حامل پیام الهی است و برای هدایت و رستگاری انسان نازل شده است، در دست روشنفکران تحت الشعاع نظر انسان قرار گرفته و به پدیده‌ای بشری تبدیل شده است.

استاد شهید مطهری رحمته الله علیه تأثیرپذیری اقبال از فرهنگ غرب را

نیازی نیست؛ زیرا هدایت عقل تجربی جانشین هدایت وحی است. این فلسفه اگر درست باشد، فلسفه ختم دیانت است، نه ختم نبوت. و کار وحی اسلامی تنها اعلام پایان دوره دین و آغاز دوره عقل و علم است. این مطلب نه تنها خلاف ضرورت اسلام است، مخالف نظریه خود اقبال است؛ تمام کوشش و مساعی اقبال<sup>۲</sup> در این است که علم و عقل برای جامعه بشری لازم است، اما کافی نیست؛ بشر به دین و ایمان مذهبی همان اندازه نیازمند است که به علم.<sup>۳</sup>

#### ماهیت مهدویت از نظر تشیع

در بخشی از سخنان آقای سروش مهدویت و انتظار مورد تشکیک واقع شده است. وی اعتقاد به مهدویت را از اختصاصات شیعه و عامل تفاوت میان شیعه و اهل سنت ارزیابی می‌کند و می‌گوید:

۱. احیای فکر دینی در اسلام، محمد اقبال لاهوری، ترجمه احمد آرام، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای پاکستان، بی‌تا، صص ۱۴۵-۱۴۶.
۲. ر.ک: همان، صص ۱۶۸-۱۶۹.
۳. مجموعه آثار، مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۱۸۹.

ظهور اسلام، در نتیجه اکتشاف ضرورت پایان یافتن خود رسالت، به حد کمال می‌رسد و این خود، مستلزم دریافت هوشمندانه این امر است که زندگی نمی‌تواند پیوسته در مرحله کودکی و رهبری شدن از خارج باقی بماند. ... توجه دایمی به عقل و تجربه در قرآن، و اهمیتی که این کتاب مبین به طبیعت و تاریخ به عنوان منابع معرفت بشری می‌دهد، همه سیماهای مختلف اندیشه واحد ختم دوره رسالت است.<sup>۱</sup>

اقبال با رویکردی فارغ از عنصر الهی به مسئله خاتمیت پرداخته و سعی کرده است مؤلفه عقلانی را جایگزین مؤلفه وحیانی کند. لازمه سخن اقبال آن است که انسان پس از خاتمیت، نیازی به تعالی و وحیانی و آسمانی ندارد و با انقطاع از عالم غیب، عقل، انسان را کفایت می‌کند.

استاد شهید مطهری رحمته الله علیه در نقد

دیدگاه اقبال می‌گوید:

«اگر این فلسفه درست باشد، نه تنها به وحی جدید و پیامبری جدید نیازی نیست، به راهنمایی وحی مطلقاً

«تفاوت دیگر، مفهوم مهدویت است که دنباله همان امامت و ولایت است. شیعیان اعتقاد دارند یکی از امامانشان همچنان زنده است و به نحوی در کارها حضور دارد... در هر حال، نزد شیعه دوران طلایی تمدن اسلامی وقتی خواهد بود که آن امام غائب ظهور بکند... نزد شیعیان هر حکومتی حتی همین جمهوری اسلامی که خودش را حق می‌داند و آب و جارو کننده آن حکومت جهانی است، مقدمه‌ای است برای آن ظهور نهایی و جنبه موقت دارد و بیش از آنکه رعایت مصلحت، عامه را بکند، زمینه‌ساز آن وعده نهایی است... حکومتها دو نوع بیشتر نمی‌توانند باشند، یا حکومتی هستند که مال مردم هستند و مصالح کنونی مردم را تأمین می‌کنند یا حکومتهایی که نهایتاً برای تحقق یک موعودی در آخرالزمان عمل می‌کنند و رسالت اصلی‌شان را آن می‌دانند.»

به رغم روشنی معنای کلمه انتظار، یعنی چشم‌داشت همیشگی به اینکه وعده الهی روی دهد و روزی فرا

رسد که بشر در سایه عدالت کامل با رهبری حضرت مهدی علیه السلام زندگی کند،<sup>۱</sup> برداشتهای متفاوتی از انتظار ارائه می‌شود.

برخی<sup>۲</sup> با تصور نادرست از مفهوم انتظار، چنین نتیجه گرفته‌اند که وظیفه شیعیان در عصر غیبت امام زمان علیه السلام ضعف و سستی در امور، رها کردن همه چیز به امید آینده و واگذاری اصلاح امور به عهده امام زمان علیه السلام است؛ در حالی که با ژرف‌نگری در مفهوم انتظار می‌توان به جای برداشت ویرانگر که بازدارنده و فلج‌کننده است و نوعی اباحی‌گری محسوب می‌شود، به مفهومی سازنده دست یافت و انتظار را سازنده و تحرک‌بخش، تعهدآور و عبادت دانست.<sup>۳</sup>

بنیان‌گذار جمهوری اسلامی از

۱. تاریخ الغیبة الکبری، سیدمحمد صدر، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، الكتاب الثاني، ص ۲۳۶.

۲. ابن تیمیة در منهاج السنة، ج ۱، ص ۱۰ و ۲۰؛ ابن خلدون در مقدمه، ص ۱۹۹، به نقل از فصلنامه انتظار، ش ۱۱، ص ۲۹۴.

۳. ر.ک: قیام و انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، تهران، صدرا، ص ۶۲.

است و تنها انتظار سازنده، تحرک آفرین و تعهدآور مورد تأیید است.

نتیجه آنکه تقسیم حکومتها به دو حکومت مستند به مردم که مصالح کنونی مردم را تأمین می‌کند و حکومتی که بیش از آنکه مصلحت عامه را رعایت کند، زمینه‌ساز وعده نهایی است، امری کاملاً نادرست است؛ زیرا رعایت مصالح مردم با انتظار به مفهومی که بیان شد و زمینه‌سازی برای تحقق وعده الهی منافاتی ندارد و زمینه‌سازی یک حکومت برای تحقق وعده الهی به معنای مردمی نبودن حکومت نیست. نظام مردمی و مقدس جمهوری اسلامی افتخار دارد ضمن توجه به مصالح مردم و تلاش برای اصلاح امور جامعه، برای ظهور منجی عالم بشریت زمینه‌سازی کند.

رابطه شیعه با دموکراسی

نفی رابطه تشیع با دموکراسی از دیگر مباحثی است که در سخنرانی

۱. ولایت فقیه، امام خمینی رحمته الله علیه، قم، مؤسسه نشر آثار حضرت امام، ص ۱۹، به نقل از فصلنامه انتظار، ص ۳۰۶.

نظر ثنوری و عملی مفهوم صحیح انتظار را به تصویر کشیدند و به برداشت ناصحیح پاسخ گفتند:

«از غیبت صغری تاکنون هزار و چندسال می‌گذرد و ممکن است صدها سال دیگر [بگذرد] و مصلحت اقتضاء نکند که حضرت تشریف بیاورد. در طول این مدت [آیا] احکام اسلامی باید زمین بماند و اجرا نشود و هر کس هر کاری خواست بکند؟

آیا قوانینی که پیامبر اسلام، در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقت‌فرسا کشید، فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خداوند اجرای احکامش را محدود کرد به دو بیست سال؟

و آیا پس از غیبت صغری، اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟<sup>۱</sup> مبنای و معارف انسان‌ساز اسلام، هیچ‌گونه ضعف و سستی و رها کردن اصلاح را به امید آینده بر نمی‌تابد و به تعطیل ماندن احکام سیاسی و اجتماعی دین رضایت نمی‌دهد.

بنابراین، برداشت انزوایی از انتظار که به رهبانیت منجر خواهد شد، در اسلام مردود

به آن استناد شده است، ناسازگار است؛ گر چه استناد به نظر اقبال مشکلی را از دکتر سروش حل نمی‌کند. صرف اینکه اقبال چیزی در مورد دین بگوید که مبنای دینی نمی‌شود. ممکن است اقبال نیز اشتباه کند. منابع دین، قرآن و سنت است و با استناد به آنها باید گفت چه چیزی در دین وجود دارد و چه چیزی وجود ندارد. با این حال، از نظر اقبال، اهمیت و ارزش دین قابل مقایسه با عقل نیست. او دین را حیات بخش، حرارت‌آفرین و مایه تحوّل می‌داند و معتقد است:

«تجربه نشان می‌دهد حقیقتی که از راه عقل محض به دست می‌آید، نمی‌تواند آن طهارت اعتقاد زنده‌ای را داشته باشد که تنها با الهام شخصی حاصل می‌شود. به همین دلیل است که عقل محض چندان تأثیری در نوع بشر نکرده، در صورتی که دین پیوسته مایه ارتقاء افراد و تغییر شکل جوامع بشری بوده است.»<sup>۱</sup>

اگر رهایی به مفهوم می‌باشد که

آقای سروش به چشم می‌خورد. وی اعتقاد به مهدویت را مهم‌ترین مانع برای تحقق دموکراسی دانسته و در این زمینه با تکیه بر آراء ابن خلدون و اقبال لاهوری می‌گوید:

«فلسفه خاتمیت این است که با خاتمیت، آدمیان به رهایی می‌رسند؛ اما اگر شما بگویید که یک پیامبر صفت دیگری، در آخرالزمان خواهد آمد که همان اتوریته پیامبر را خواهد داشت، آن‌گاه آن رهایی تحقق نخواهد یافت؛ فلذا این سؤال و پرابلم از شیعیان باقی است که مهدویت را چگونه با اندیشه رهایی و دموکراسی می‌توان جمع کرد؟»

و در ادامه می‌گوید:

«بین اندیشه دموکراتیک با اندیشه مهدویت و رقیق کردن خاتمیت یک تعارضی آشکار می‌شود.»

باید دید مقصود از رهایی انسان که رهاورد خاتمیت دانسته شده است، چیست؟ اگر منظور از آن، رها شدن از قید آموزه‌های دینی است؛ بدین معنی که با انقطاع وحی، بشر آنچه را که نیاز دارد، از طریق عقل به دست می‌آورد، این تفسیر با مبنای اعتقادی اقبال نیز که

۱. احبای فکر دینی در اسلام، ص ۲۰۳.



اما اگر خاتمیت به معنای ختم نبوت باشد و احکام و آموزه‌ها و آیات کتاب خدا را به عنوان محتوای اسلام، جاودانه و بدون تاریخ مصرف بدانیم، در آن صورت با نگاهی به آیات الهی به دست می‌آید که انسان بیهوده و بدون تکلیف آفریده نشده و همواره در محضر خداست و بر تمامی اعمال و رفتار وی آثار دنیوی و اخروی مترتب می‌باشد. از منظر قرآن، انسان پیوسته آزمایش می‌شود و به حال خود رها نشده است: «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَمُرُّوا أَنْ يَقُولُوا إِيْمَانًا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»<sup>۱</sup>؛ «آیا مردم پنداشتند تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟»

بدون تردید نمی‌توان با استمداد از اصطلاحات و مفاهیم غربی برای شناخت و داوری درباره مفاهیم و آموزه‌های اسلام به عنوان ابزار استفاده کرد؛ زیرا فرجام سنجش مفاهیمی چون «ولایت»، «امامت» و «مهدویت»

مصادق آن در ابعاد مختلف در جوامع غربی مشاهده می‌شود، باید گفت: اقبال با این گونه‌رهایی نیز به شدت مخالف است. اقبال با اعتقاد به شخصیت سرگردان انسان در میان تئوریهای ناسازگار با یکدیگر در غرب، اروپا را بزرگ‌ترین مانع در راه پیشرفت اخلاق بشریت می‌داند<sup>۱</sup> و در این زمینه می‌گوید:

«آنها که چشمشان از تقلید و بردگی کور شده است، نمی‌توانند حقایق بی‌پرده را درک کنند. این فرهنگ و تمدن نیمه‌مرده اروپایی چگونه می‌تواند کشورهای ایران و عرب را حیات نوین بخشد، هنگامی که خود به لب‌گور رسیده است.»<sup>۲</sup>

اگر خاتمیت به مفهوم ختم دین تفسیر شود، در این صورت قرآن را باید کنار گذاشت و از اسلام هم باید دست شست؛ زیرا اسلامی که خالی از احکام و معارف مذهبی و الهی باشد، مانند شیر بی‌یال و دم... است که اساساً وجود خارجی ندارد و هیچ پیامبری ادعای آوردن چنین دینی را نداشته است.

۱. همان.

۲. همان، مقدمه.

۳. عنکبوت/۲.

**برخی با تصور نادرست از مفهوم انتظار، چنین نتیجه گرفته‌اند که وظیفه شیعیان در عصر غیبت امام زمان علیه السلام ضعف و سستی در امور، رها کردن همه چیز به امید آینده و واگذاری اصلاح امور به عهده امام زمان علیه السلام است**

با ترازوی دموکراسی غربی چیزی جز ناتوان شمردن اسلام و پیچیدن نسخه‌های غربی برای حکومت اسلامی نخواهد بود که البته کاری عبث و ظالمانه است. طبیعی است که با ملاک قرار دادن دموکراسی از نوعی که رهاورد او مانع است، می‌توان مهدویت و امامت را با آن متعارض دید و بدین سان از تشیع نیز عبور کرد و در قدم بعدی نبوت و رسالت انبیاء الهی را نیز کنار نهاد؛ چرا که اساساً مأموریت پیامبران با این نوع دموکراسی ناسازگار

است و در گام دیگر، بندگی و اطاعت از دستوره‌های الهی را با مبانی دموکراسی غربی در تعارض دید و در نتیجه، عبور از توحید و معاد را به ارمغان آورد و اساساً دین و ماوراء طبیعت را نفی کرد.

برای سخن گفتن درباره هر یک از ادیان و مذاهب باید به سراغ محتویات آن رفت. اسلام و تشیع نیز از این امر مستثنا نیست. با نگاهی به کتاب و سنت می‌توان دریافت که منابع اسلامی ما مملو از قوانین سیاسی، اجتماعی، حقوقی و بین‌المللی است و این خود دلیل آشکاری بر داعیه اسلام بر تشکیل حکومتی است که تمامی قوانین الهی در آن به اجرا در می‌آید. جای تأسف است که بسیاری از روشنفکران امروز، با استفاده از مفاهیم غربی در صدد شناخت و معرفی اسلام برآمده‌اند. طبیعی است که اسلام را با چنین رویکردی آن‌گونه که شایسته است، نمی‌توان شناخت، بلکه تنها راه شناخت، مراجعه به منابع اصیل آن است، نه سخنان قسطنطین و سیاستمداران مغرض.

«دموکراسی» که به لحاظ ساختاری و رفتاری، دموکراتیک می‌باشد، با «دینداری» بلکه با «دین‌مداری» می‌تواند سازگار باشد؛ زیرا این اومانیسم و انسان‌مداری است که با خدامحوری، سازگار نیست، اما مردم‌سالاری از آموزه‌های سیاسی دین است و باید توجه داشت که مردم‌سالاری، غیر از «مردم‌مداری» که افراط در نقش مردم است و نیز غیر از خودکامگی که تفریط در حق آنان است، می‌باشد.<sup>۱</sup>

دموکراسی همراه با دینداری و به عبارت دیگر نه تنها «مردم‌سالاری دینی» منافاتی با اسلام و تشیع ندارد؛ بلکه عالی‌ترین جلوه‌های مردم‌سالاری را در نظام شیعی، می‌توان یافت. استاد مطهری می‌نویسد:

«امیرالمؤمنین با خوارج در منتها درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او خلیفه است و آنها رعیتش. هر گونه اعمال سیاسی برایش مقدور بود؛ اما

۱. ر.ک: کتاب نقد، ش ۲۰-۲۱، مقاله «دین و دموکراسی»، علی اکبر رشاد.

دموکراسی از جمله مفاهیمی است که بسیاری از روشنفکران با پیش‌فرضهای غربی آن، به سراغ اسلام آمده‌اند و استخراج دموکراسی را از اسلام غیرممکن خوانده‌اند. قبل از هرگونه داوری، باید گفت: اگر دموکراسی عبارت باشد از «مجموعه آموزه‌های نوعی مشارکت عقل و نقش‌آفرینی اراده جمعی در تدبیر اجتماع» می‌توان اسلام و دموکراسی را سازگار و هماهنگ قلمداد کرد.

اما اگر مصداق دموکراسی تنها عبارت از مدل یا مدل‌هایی باشد که مبتنی بر «اومانیسم» و متکی بر «لیبرالیسم» است که برایندی جز سکولاریسم نخواهد داشت، هرگز نمی‌تواند با دین و هر جهان‌بینی مشابه دیگری هم‌نشینی کند. چنین دموکراسی‌ای با هیچ‌گونه دینداری خدامحور و شریعت‌گرا در مقام نظر و عمل سازگار نخواهد بود. اما از آنجا که دموکراسی، اصول عام مشخصی دارد، لکن مدل واحدی ندارد، و از آنجا که سرشت و سرنوشت لیبرالیسم را از دموکراسی، جدا می‌دانیم، نوعی از

میان مردم سالاری از شعار  
تا واقعیت فاصله بسیار  
است و حقیقت آن، جز در  
حکومت صالحان یافت  
نمی شود و عالی ترین شکل  
و نماد چنین حکومتی در  
صدر اسلام پس از  
مدینه النبی، حکومت علوی

### بوده است

سؤال و استیضاح و مشورت خواهی و  
دهها مقوله دیگر که از نشانه های یک  
نظام دموکراسی است، همه در  
حکومت کوتاه علوی قابل مشاهده  
است.

۱. جاذبه و دافعه حضرت علی علیه السلام، مرتضی  
مطهری، تهران، انتشارات صدرا، ص ۱۳۹.  
۲. ر.ک: فصلنامه علوم سیاسی، ش ۱۱، مقاله  
«مردم سالاری دینی و نقش امام علی علیه السلام»،  
سید مرتضی زواره ای.

او زندانشان نکرد و شلاقشان نزد و  
حتی سهمیه آنان را از بیت المال قطع  
نکرد؛ به آنها نیز همچون سایر افراد  
می نگریست... آنها همه در اظهار  
عقیده آزاد بودند و حضرت خودش و  
اصحابش با عقیده آزاد با آنان رو به رو  
می شدند. شاید این مقدار آزادی در  
دنیا بی سابقه باشد که حکومتی با  
مخالفین خود تا این درجه دموکراسی  
رفتار کرده باشد.<sup>۱</sup>

میان مردم سالاری از شعار تا  
واقعیت فاصله بسیار است و حقیقت  
آن، جز در حکومت صالحان یافت  
نمی شود و عالی ترین شکل و نماد  
چنین حکومتی در صدر اسلام پس از  
مدینه النبی، حکومت علوی بوده است  
که در مدت کوتاه خلافت و به رغم  
درگیریهای ناخواسته و تحمیل نظامی  
در حوزه اسلامی که امکان کار بیشتر را  
از حضرت در زمینه حاکمیت یک نظام  
دینی مردم سالار می گرفت، توانست  
نگاه تاریخ و دوست و دشمن را به  
خود معطوف سازد.<sup>۲</sup> حرمت نهادن به  
مردم، پاس داشتن حقوق آنان، حمایت  
از محرومان و ایجاد فضای باز انتقاد،